

## وضعیت طبقه ی کارگر و جنبش کارگری، راهکارها و چشم انداز آینده

همان گونه که در سطح جامعه به خوبی آشکار است، چندین سال است شاهد سقوط سطح زندگی و معیشت کارگران و تمامی مزدبگیران کشورمان هستیم. هر روز وضعیت زندگی کارگران و حقوق بگیران اسفناک تر شده، بسیاری از کارگران شغل خود را از دست می دهند و امکان شغل یابی برای نیروی بی کار کم تر می شود. گزارش ها و اخبار رسمی کشور حاکی از تعطیلی بسیاری از کارخانه ها و واحدهای تولیدی است و هر ماه خبر ده ها اعتراض کارگری منتشر می شود. در چنین وضعیتی، برای یافتن علت ها و هم چنین ارایه ی راهکارها، بر آن شدیم تا بخش ویژه یی در مورد وضعیت طبقه ی کارگر و جنبش کارگری ترتیب دهیم.

بدین منظور در بخش یکم، میزگردی داریم که شرکت کنندگان آن به ترتیب حروف الفبا عبارتند از: بهروز خباز، فعال کارگری و عضو کمیته ی هم آهنگی برای ایجاد تشکل کارگری، دکتر رحیم رحیم زاده اسکویی، اقتصاددان، دکتر محمد شریف، حقوق دان و عضو کانون مدافعان حقوق بشر، عبدالله وطن خواه، کارگر فلزکار و مکانیک و میترا همایونی، فعال کارگری. در بخش دوم سه پرسش را با فعالان کارگری در میان گذارده ایم. بد نیست در این جا به نکته ی مهمی اشاره کنیم و آن این که در حالی که اردوی سرمایه، ده ها وکیل، کارشناس مسایل حقوقی، اقتصاددان و... در اختیار دارد، کارشناسان و متخصصان مدافع حقوق کارگران بسیار اندک اند و نقد نو برای حضور چنین متخصصانی در بخش ویژه با مشکل مواجه بوده است. شرکت دکتر رحیم رحیم زاده اسکویی در این میزگرد به عنوان اقتصاددان مدافع نیروی کار، صرفاً از این زاویه و نه استفاده از امتیاز ویژه ی ایشان به عنوان مدیر مسئول مجله است. همان گونه که نقد نو سعی کرده در مورد هر مسأله ی اجتماعی، نظر طیف هر چه وسیع تری از فعالان جامعه را بازتاب دهد، از این پس نیز به اعتقاد راسخ خود به دمکراسی و حفظ خط مشی دمکراتیک در ماه نامه، پای بند خواهد ماند. مجری میزگرد خانم مریم محسنی بوده اند.

نقد نو

- من پرسش یکم را از خانم همایونی می پرسم. لطفاً به عنوان فعال کارگری، وضعیت طبقه ی کارگر و جنبش

کارگري ايران را با توجه به وضع معيشتي و امنيت  
شغلي، در شرايط کنوني تشریح کنید.

**همایوني:** سرمایه داري در سال هاي اخير بيش از  
پيش بجراني را که دامن گيرش شده به کشورهاي  
در حال توسعه منتقل کرده و طرح تغيير ساختار  
که تبلور اين انتقال بجران است، در کارخانه  
ها موجب جنبشي وسيع اما پراکنده و نامنسجم  
شده. اين تغيير ساختار ظاهراً با اين هدف  
بوده که کارخانه ها را کوچک و بار هزينه  
شان را کم تر کنند و به بخش خصوصي واگذارند  
اما اين برنامه ها وقتي در جامعه ي ما پياده  
مي شود با مسائلي حاشيه ي از قبيل رانت  
خواري ادغام شده و ويژگي خاصي پيدا مي کند.  
کارخانجاتي را مي بينيم که به زيان دهی مي  
رسند. با قيمت اندک فروخته مي شوند و هدف  
خریدار نه ارتقاي توليد بلکه کسب دارايي  
هاي اين شرکت ها است.

مثلاً در کارخانه ي الکتريک ايران رشت، تحت  
عنوان تغيير ساختار، کارگران را با وعده هاي  
واهي نظير اين که کارخانه قرار است بعد از  
تغيير ساختار با تعداد بيش تري (2000 نفر)  
شروع به کار کند و حتا فرزندان شما نيز جذب  
خواهند شد روانه ي بیمه ي بيکاري کردند.  
اما آن چه در عمل اتفاق افتاد اين بود که  
کارخانه تخریب شد و همان تعدادي هم که  
بودند (540 نفر)، نتوانستند برگردند و چيزي  
نداشتيم جز فلاکت کارگراها، از طرف ديگر در  
اين گير و دار بي کار سازي قوانين حمايتي وجود  
ندارد. بیمه ي بي کاري برخلاف نام اش نه همه  
ي بي کاران را در بر مي گيرد و نه همه مدت بي  
کاري را بلکه طبق يک جدول و بعد از طی  
مراحل حداقل شش ماه و حداکثر 50 ماه را در  
بر مي گيرد. تازه اين براي کارگران استخدا مي  
است و قرارداد موقت ها که از همين هم محروم  
اند و يک قانون بازنشستگي پيش از موعد هم  
براي خانم ها ي با 20 سال و سابقه و 42 سال  
سن وجود دارد که 20 روز حقوق به آن ها  
پرداخت مي شود. در همين کارخانه ي الکتريک عده

بی از خانم ها بعد از پایان بیمه بی کاری به اجبار درخواست بازنشستگی پیش از موعد کردند و بسیاری از آن ها با حقوق های 60 یا 70 هزار یا حداکثر حدود 100 هزار تومانی بازنشسته شدند. آخرین نفری که که اخیراً بازنشسته شد 50 هزار تومان حقوق می گیرد. همسرش حین مسافركشي در جاده كشته شده و سه فرزند دارد. خوب می بینید که این تغییر ساختار به چه منجر می شود: کاهش سطح دست مزد ها و به وجود آوردن ذخیره بی کار ارزان. کارگری که 50 هزار تومان می گیرد، ناچار است در جای دیگری کار کند با دست مزدی در همین حد. خوب این کل سطح دستمزدها را پایین می کشد. این کارخانه ها را به خاطر دارایی های شان و زمین هایی که داشتند، خریدند، پس مسأله تجاری بوده نه تولیدی. کارگران و اکنش هایی هم در مقابل اش انجام دادند، ولی چون انسجام و امکانات نبوده، نتیجه ی خاصی عایدشان نشده، ببینید، من فکر می کنم، در همین جا وقتی برنامه ی تغییر ساختار را می خواهند اجرا کنند مطمئناً ساعت ها در مورد آن صحبت می شود. روی شکل اجرایی اش فکر می کنند و سرمایه داری هم که می آید کارخانه را می خرد وکلای قوی، امکانات مالی و روابط به اندازه ی کافی دارد و متقابلاً کارگران هم برای این که در گیر و دار این تعرض ها بتوانند فعلاً حداقل حقوق شان را حفظ کنند، نیاز به برنامه ریزی و ارتباط با کارخانه های دیگر، استفاده از مشاوران حقوقی و امکانات مالی دارند. یک کارخانه به تنهایی هر قدر هم بخواهد فداکاری به خرج بدهد، نمی تواند مقابله کند، این قضیه سراسری است.

• در کارخانه ی مورد نظر شما آن هایی که شاغل هستند و آن هایی که با قرارداد موقت کار می کنند حقوق شان چه قدر است؟ تأثیر این قراردادهای موقت روی زندگی و معیشت کارگری که شاغل هم هست ولی استخدام رسمی نشده، چیست؟

**همایونی:** در یک کارخانه نمی شود بررسی کرد، چون بعضی از کارخانه ها رونق بیش تری دارند. کارگری که امنیت شغلی ندارد و در پایان قرارداد حتما بیمه ی بی کاری هم به او تعلق نمی گیرد ناچار به هر شرایطی تن می دهد. بیرون از کارخانه چنین دستمزدهایی منتظرشان است. مقابله با این تغییر ساختارها هم آهنگ نبوده، و این به جنگی فرسایشی منجر شده و در این جنگ این کارگر است که شکست می خورد. وقتی مبارزه طولانی شد، بیمه ی بی کاری تمام می شود ولی، کارفرما زمین اش و دارایی اش گران تر می شود. کارگر در طولانی مدت توانایی ایستادگی ندارد مگر این که قبلاً ساز و کارش را مهیا کرده باشد. بسیار مهم است که کارگران صندوقی داشته باشند تا بتوانند با اتکالی به آن به نیروی خودشان تکیه کنند. مسأله ی مالی خیلی مسأله ی مهمی است. وقتی که بیمه ی بی کاری تمام می شود، ناچار باید بروند دنبال مسافرکشی یا کارهای دیگر و در نتیجه پراکنده شوند. هم چنین استفاده از مشاوره ی حقوقی نیاز به امکانات مالی دارد. کارگرانی که درگیر مسایل کارگری هستند به ترفندها و آیین نامه ها و بخش نامه ها مسلط نیستند، در حالی که طرف مقابل آن قدر وکیل دارد که به این راحتی شما نمی توانید حقوقتان را از دست شان بگیرید. من فکر می کنم که باید از همان ها درس گرفت یعنی همه ی آن چیزهایی که آن ها دارند، کارگران هم باید داشته باشند تا بتوانند از خود دفاع کنند. شما خیلی کارخانه ها را می بینید که در آن ها کارگران می توانستند حداقل به شکل بهتری بازخرید یا بازنشسته شوند. در این گیر و دار خصوصی سازی و بی کاری بیش ترین آسیب نصیب زنان کارگر می شود، در شرایطی که که جوانان متخصص به سختی کار پیدا می کنند. کارگر زن بی کار شده ای که تخصصی ندارد و سنی هم از او گذشته چه طور می تواند کاری پیدا کند. به

دلیل شرایط اجتماعی به دنبال مشاغل نظیر مسافركشي و دست فروشي هم نمي تواند برود. اگر خيلي خوش شانس باشد در كارگاهي خانگي با حقوق ناچيز مشغول مي شود، بازنشستگي پيش از موعد كه ظاهراً يك قانون رفاهي است و زماني اختياري بوده امروز به دليل همين تغيير ساختار عملاً اجباري شده و يا كارگر زني كه مانند هم كار مرد خود بيمه ي بازنشستگي پرداخت مي كند، اگر فوت كند حقوق اش به فرزندش تعلق نمي گيرد. ضروري است فعالان زنان به مسايل زنان كارگر كه در اين گير و دار خصوصي سازي خرد مي شوند بيش تر پردازند.

• شما خودتان بهتر مي دانيد كه بخش زيادي از كارگري كه به خصوص در كارگاه هاي كوچك كار مي كنند زن هستند. كارگاه هاي پوشاك، توليد اسباب بازي، جوراب بافي و... يعني وقتي كه قوانيني مانند قراردادهاي موقت كار، مانند طرحي كه پارسال دادند، تصويب مي شود اتفاقاً فشار بيش تر روي اين بخش از نيروي كار است كه زن هم هستند و مهد كودك ندارند، زير پوشش قانون كار نيستند و مشكل بچه دارند. نان آور هم هستند. مسأله ي معيشت و مشكلات ديگر جنسيتي هم كه سر راه شان است. اتفاقاً به نظر من حرف تان درست است و جاي اش همين جاست. سوال بعدي را من از آقاي وطن خواه مي پرسم. شما وضعيت كنوني طبقه ي كارگر و جنبش كارگري را چه گونه مي بينيد؟

**وطن خواه:** ضمن تشكر از مسئولان و دست اندركاران مجله نقد نو. ميان ميليون ها كارگري كه همه شان هم پر از دردند ما سه نفر از اين جا هستيم كه دردهاي مان را واگوئيه كنيم.

دوست دارم كه با قطعه ي شعر بحث را شروع كنم: گفت برخيز/ داغ نفرين خورده برخيز!/ داغ نفرين خورده ام! آري/ ولي يك هزار «اما» و يكصد تا «اگر»/ خفته اند/ خفته اند/ بر شانه هاي ام/ خفته اند.

براي درك بهتر وضعيت كنوني طبقه ي كارگر بد نمي دانم كه گريزي بزنيم و حد و توان قبلي خودمان را بدانيم. براي اين بررسي، كتابي هست به نام **اسنادي از اتحاديه هاي كارگري** كه

دقیقاً از سال 1321 تا 1332 اسناد را جمع کرده. این کتاب یادگاری اجباری نشریه یی است که روی کردی کارگری داشت به نام **اندیشه یی جامعه**، در این رابطه مشخصاً توافق نامه یی هست که آن را برای تان می خوانم، این توافق بین آقایان **فداکار**، دکتر شیخ زاده و **کاوینانی** از طرف وزارت پیشه و هنر است که برای خودش هم آیین نامه یی دارد که به جای قانون کار است. من این جا فقط می خواهم قضیه یی را که مربوط به دست مزد است، مطرح کنم. در صفحه یی 44 این کتاب آمده است: «1. کارخانجات باید به هر کارگر کم تر از 18 سال 10 سیر و به کارگر مرد از 18 سال به بالا 20 سیر، و زن از 18 سال به بالا 15 سیر نان در روز مجاناً بدهند، و در صورت تعذر به تهیه یی نان موظف اند بهای آن را به نرخ روز به کارگر پرداخت نمایند. 2. حداقل مزد کارگران کودک کم تر از 14 سال 8 ریال، بزرگ ها 15 ریال، زن ها 10 ریال و مدت کار 8 ساعت خواهد بود.»

از سال 1320 ما رسماً جنبش کارگری داریم، یعنی 65 سال. در سال 1325 فشار جنبش کارگری باعث شد که وزارت کار تشکیل شود و قانون کار نوشته شد. حتی اگر از سال 1325 یعنی سال تدوین قانون کار حساب کنیم، باز ما 60 سال است که مشخصاً قانون کار داریم ولی وقتی خواسته های کارگران آن زمان را می خوانیم، می بینیم خواسته ها همان خواسته هایی ست که الان من کارگر می خواهم، و به دست نمی آورم. وقتی خواسته های من کارگر فعلی در سال 1385 با خواسته های کارگران در سال های 1330-1325 یکی بوده است، این چه چیز را نشان می دهد؟ به نظر من قبل از هر چیز عقب گردی را نشان می دهد که به رغم این همه رشد در صنعت- ما حالا پتروشیمی و خودروسازی داریم- سرمایه توانسته بر ما تحمیل کند. عرف این است هرکس که کار می کند حداقل های نیازش برآورده شود، اما در جامعه یی من برعکس است.

من کار می‌کنم و گرسنه‌ام. اگر کار نمی‌کردم انگار می‌خواستم صدقه بگیرم. من خودم بر ثروت می‌افزایم، من ثروت‌سازترین طبقه هستم اما از همه گرسنه‌ترم. دلایل‌اش را باید دوستانی که دارای آگاهی‌های اقتصادی و حقوقی هستند و این‌جا تشریف دارند و ما در خدمت‌شان هستیم، موشکافانه بگویند که چرا حسن‌نان دارد و حسین ندارد چه‌گونه شده که فلان کسک دارای مال و ثروت و فلان السلطنه می‌شود، فلان کسک گدا علی‌می‌شود. این حاکمیت تا زمانی که نخواهد تن بدهد به قوانین بین‌المللی و منشورهای جهانی که در راستای قوانین کار است، من وضعیت‌ام از این بهتر نخواهد شد. جسارت به بقیه نشود نادانی‌ما در این است که ما تنها چیزی که می‌دانیم دردهاست، راهکار درمان را نمی‌دانیم و به نوعی وظیفه نداریم بدانیم، شاید داریم تلاش می‌کنیم که راهکارها را بپرسیم. من به عنوان یک کارگر اصلاً وقت ندارم تا بیایم و دنبال راهکارش بروم چون دارند عصاره‌ی مرا می‌کشند آخر سر هم تفاله‌ام را برمی‌دارند و می‌اندازند بیرون. بعضی از اقتصاددانان مثل دکتر **غنی نژاد** می‌گویند کارگرانی که شاغل‌اند، تنبل‌ترین کارگران‌اند، سوال من از اقتصاددان‌هاییکه از لیبرال‌ها دفاع می‌کنند این است که چه‌طور در همین موقعیت در همین قرن 21 که من دارم زندگی می‌کنم فلانی می‌رود ژاپن کار می‌کند، آن‌هم کار غیرتولیدی مانند سوزاندن مرده‌ها ولی بعد از دو سال که برمی‌گردد خانه، ویلا و ماشینی هم در اختیار دارد! علت‌اش چیست؟ علت‌اش این است که آن‌جا وقتی کار می‌کند مزدش را می‌گیرد، سهم خودش را می‌برد. ولی من این‌جا کار می‌کنم و گرسنه‌ام. 180 هزار تومان حقوق می‌دهند، بعد لایحه‌اش را پس می‌گیرند. موجی از اخراج‌ها پیش می‌آید با همان 150 هزار تومان. من مجبورم توافق کنم، در موضع توافق نیستم. در موضعی هستم که می‌خواهم لقمه‌ی

نان را بیکنم و بپریم خانه. در این موضع من ضعف دارم. این ضعف من چندین و چند دلیل دارد. یک دلیل اش این است که خود سرمایه خواسته من ضعیف باشم چون منافع اش در این است که من ضعیف باشم، چه از نظر دارایی چه از نظر آگاهی و حتی از نظر توانایی جسمی چون من اگر آگاه باشم و با آگاهی اتحاد آگاهانه پیدا کنم مسلماً می ایستم. جز اتحاد آگاهانه چه چیز بود که دانشجو و کارگر حتی دبیرستانی را وادار کرد در برابر دولت فرانسه بایستد که مصوبه ی خودش را خط بزند و بگوید آقا ببخشید تعرضی به منافع شما نخواهیم داشت. ولی این جا من اتحاد ندارم چون این جا سرمایه از همه ی راهکارهای خشن استفاده می کند. می گویم آقا هیچ نمی خواهم، حقوق عقب افتاده ام را بدهید، دو سال است به من حقوق نداده اند آن هم پهلوی خودشان. به هیچ احدالناسی نگفته ام که آی از آن طرف دنیا بیا مرا نجات بده. برعکس بسیاری از روشنفکران ما که فکر می کنند اگر از آمریکا بیایند ما را نجات خواهند داد، ما چنین چیزی در ذهن مان نداریم. کارگرهای ما در بابل سر با زن و بچه فقط خواهان این بودند که حقوق عقب افتاده شان را بگیرند ولی نصیب شان چه می شود؟ باتوم. نیروی انتظامی را مقابل ما می ایستانند کما این که خود او هنوز حقوق اش را نگرفته باشد. در خاتون آباد کارگرهای ما چه خواستند، بودن سر کار. ما در خاتون آباد می خواستیم سر کارمان بایستیم، گفتیم ما این جا کار کرده ایم، باید از ما کار بکشید. ما دواطلبانه دنبال سرمایه دار داد می زدیم می گفتیم جان مادرت بیا ما را این جا استثمار کن، به دلیل فقر، به دلیل این که باید یک لقمه نان از گلو برود پایین. دست مزد اجر نیست/ پاداش نیست/ تکه ی کوچکی است از کیک بزرگ ارزش!/ که به جان می پزند کارگران.



من این سوال را از جناب دکتر اسکویی دارم که سوال دل من است، من در دورانی که دانش آموز بودم حسرت این را می‌خوردم که بتوانیم و پدر امکانات اش را داشته باشد تا ما هم برویم دانشجوی و مهندس شویم، چون برای ما مهندسی یعنی ضمانت زندگی. الان نگاه کنید سرمایه با من چه کار کرده! خود من نان و آب نمی‌خورم تا بچه ام برود مهندسی اش را بگیرد. می‌رود مهندسی اش را می‌گیرد و می‌آید چه کار می‌کند؟ می‌شود جز خیل عظیم بی‌کاران. سرمایه دار می‌خواهد که کارگر دارای آگاهی‌هایی باشد، اپراتور بشود و آگاه باشد کدام دکمه را بزند و کدام برنامه را بدهد مثلاً دستگاه CNC. من الان بچه‌ی خودم دقیقاً دارد بازتولید خودم می‌شود. منتها بچه‌ی من باسوادتر است، اگر بابای من سواد نداشت که مثلاً الف و ب را هم بخواند من دیپلم دارم و فرزند من لیسانس خواهد گرفت. وادار شده ام با پول خودم هزینه‌های کمرشکن دانشگاه بدهم که فرزند من هم بعد بشود نمونه‌ی من. این فلاکتی است که موجود است. اگر ما نمی‌توانیم به طور آکادمیک مسایل را موشکافی کنیم، به این دلیل است که ما چنان کار می‌کنیم که ما را می‌فشارد و جایی برای نفس کشیدن نیست. چرا به من کتاب نمی‌دهند، چرا یک نشریه یا یک تریبون ندارم؟ این خواست سرمایه است.

• با سپاس از آقای وطن‌خواه و مجت‌خوب و نگاه تاریخی‌شان به وضعیت کارگران ایران به ویژه دهه‌ی 20، حالا همین پرسش را از آقای خباز می‌پرسم. شما وضعیت طبقه‌ی کارگر و جنبش کارگری را در ایران چه گونه می‌بینید؟

**خباز:** با تشکر از دوستانی که این‌جا حضور دارند و دست اندرکاران مجله. امروز چهارم بهمن است، سال‌گرد کشتار خاتون آباد، و نیز جا دارد یاد‌ی شود از حرکت کارگران صنعت نفت در بهمن سال 75 و راه پیمایی‌شان در خیابان طالقانی تهران. ما کارگران یادمان نمی‌رود،

آن تغییراتی که در بالا رفتن دستمزدها بعد از جنگ صورت گرفت، به یمن مبارزه های کارگران صنعت نفت بود. تهاجم سرمایه داری در ایران با توجه به وجود نیروی کار ارزان و مشکلات عدیده ی قانون کار به شکل بارزی در دوره ی وزارت **کمالی** که اصلاحاتی ها این همه سنگ اش را به سینه می زنند شروع و در دوره ی 8 ساله ی اصلاحات کامل تر شد. این را به خاطر این عرض می کنم که ما نسبت به آقای اصلاح طلب یا محافظه کار توهم نداشته باشیم، به نظر من این ها هیچ اختلافی ندارند و اتفاقاً مشترکات زیادی دارند. مجلس ششم معافیت کارگاه های زیر 5 نفر و سپس 10 نفر را از شمول قانون کار به تصویب رساند. بعد 300 هزار کارگر قالی باف را از شمول قانون کار خارج کرد. و به این ترتیب ما بعدها شاهد تصویب قانون نوسازی صنایع نساجی، و اخیراً پیش نویس اصلاحیه های 1 و 2 قانون کار، زمزمه ی بالا بردن سن بازنشستگی به 65 سال هستیم. در کنار این تهاجم سرکوب ها هم چنان برقرار بوده است، از صدها نمونه ی آن می توان به سرکوب حرکت مستقل و متشکل سندیکای کارگران شرکت واحد اشاره کرد. این ها کارگران مطیع و سر به راه می خواهند، که فقط با پایین ترین دستمزد برای شان تولید کنند. آن هایی که توی کارگاه ها و کارخانه ها دارند جان می کنند حرف مرا بهتر می فهمند، این ها همواره، هر روز و هر ساعت به فکر چپاول سفره ی خالی کارگران هستند، آن وقت از من کارگر انتظار دارند که مقوله ی سه جانبه گرایی را باور کنم. دولت دست اش تو دست کارفرماهاست، دولت به کارفرما مصونیت مطلق می دهد، من کارفرمایان را جدا از دولت نمی بینم. کارگران به هیچ وجه سه جانبه گرایی را باور ندارند، برای این که این ها دارند توی روز روشن این قوانین را در نبود تشکل های مستقل کارگری، در نبود نمایندگان واقعی کارگران در شورای عالی کار، شورای

دستمزد و شورای عالی تأمین اجتماعی گسترش می دهند. روزی نیست که در این مملکت اعتراضی نباشد، کارگرانی که جاده می بندند، تجمع یا تحصن می کنند. در شرایط بی پشتوانه و بدون تشکل این کار را می کنند. این حرکت ها خود به خودی است و نمی شود به آن ها دل بست و اگر بخواهیم دل ببندیم ما هم چنان خاکریزهای متعددی را در این مسیر از دست خواهیم داد و من این جا صحبت ام را با ضرورت وجود تشکل های مستقل کارگری تمام می کنم.

• با تشکر از آقای خباز، آقای اسکویی دوستان به وضعیت طبقه ی کارگر اشاره کردند و همه متفق القول بودند که وضعیت کنونی طبقه ی کارگر نسبت به گذشته بدتر شده، هم از جهت اشتغال، هم از نظر معیشت و هم تشکل یابی، با نبود تشکل و با این تهاجم همه جانبه یی که به کارگران شده، ضرورت دارد که این جا به این مسأله اشاره کنید که تا چه حد و به چه نحو عامل سیاست گذاری های اقتصادی دولت و ساختارهای کلان اقتصادی را، بر وضعیت کنونی طبقه ی کارگر موثر می دانید؟

**اسکویی:** من هم تشکر می کنم از این که مرا به این میزگرد دعوت کردید، نمی دانم که اصلاً چه قدر شایستگی دارم در این میزگرد شرکت کنم. از بحث هایی که شد خیلی آموختم. همین طور یادداشت هم کردم. روش کار من این است که از کلان به خرد حرکت کنم. سه عامل باعث توسعه ی هر جامعه یی می شود. یکم کار، دوم کار، سوم هم کار، یعنی هیچ جامعه یی بدون وجود نیروی کار و بدون ارزش گذاری بر روی نیروی کار توسعه پیدا نمی کند. بحث نولیبرال ها را که این جا کردند خیلی جالب است، می گویند یکی از مزیت های تولید در کشور ما هزینه ی پایین نیروی کار است. دقت کنید این یعنی اول توهین به نیروی کار، دوم نفی سیاست ها و برنامه ریزی خود دولت. به خاطر این که وقتی من می گویم هزینه ی نیروی کار پایین است یعنی این که من برای نیروی کار ارزش قایل نیستم یعنی نیروی کار من فقیر و گرسنه است، مریض است، امنیت شغلی ندارد، به

خاطر همین حاضر است با هر رقمی که این جا مطرح شد کار کند. آیا شما شنیده اید ژاپنی ها، آلمانی ها، آمریکایی ها یا سوئدی ها بگویند که مزیت ما در تولید هزینه ی پایین نیروی کار است؟ چرا؟ چون آن جا برای نیروی کار ارزش قائل اند.

بهره وری مسأله را حل می کند نه هزینه ی پایین نیروی کار. این که چه قدر بتوانیم برای نیروی کار ارزش قایل شویم، آموزش اش بدهیم، سلامتی و بهداشت اش را حفظ بکنیم. امنیت شغلی اش را برقرار کنیم تا او بتواند تولید بکند، مسأله را حل می کند. بنابراین دقت بفرمایید اصلاً دید نظام به نیروی کار یک دید عقب مانده ی نظام سرمایه داری است.

• با تشکر از دکتر اسکویی، آقای دکتر شریف شما به خصوص با پرونده ی سقز، دفاع از حقوق آن بخش از کارگرانی را که به هر حال برای حقوق خود مورد غضب واقع شدند، به عهده گرفتید. دو پرسش از شما داریم یکی این که موانع حقوقی پیش روی کارگران برای ایجاد شکل کارگری چیست؟ دوم این که: با توجه به ساختار حقوقی و قوانین کار موجود، از بین موانعی که وجود دارد کدام مانع را برای رسیدن کارگران به حقوق انسانی خود جدی تر می بینید؟

**شریف:** ضمن ابراز شرف که در بین شما هستم و تشکر که مرا دعوت کردید. در رابطه با پرسش هایی که مطرح شد و صحبت هایی که دوستان مطرح کردند، باید بگویم که وضعیت معیشتی فعلی من به گونه یی است که نان در خانه دارم تا بخورم، در واقع قادر نیستم فاجعه یی را که کارگران در محیط کار با آن مواجه هستند به طور ملموس درک کنم. آن کسی که در محیط کار هست درک عینی از کارگر دارد. در واقع کارگر وضعیت اش به گونه ایی است که می گوید لطفاً یکی مرا استثماری کند تا زنده بمانم. الان این واقعیتی است که در جامعه ی ما وجود دارد. مشکلی که باید اشاره کنم با توجه به تجربه یی که از حیث نحوه ی برخورد با طیف های مختلف کارگران، کارمندان،

دانشجویان، فعالان سیاسی و غیره دارم این است که مادام که انسان با مشکل برخورد عینی نداشته باشد قادر به درک مسأله نیست. آن چیزی که من می توانم اشاره بکنم درک این مسأله است که فاصله ی طبقاتی بسیار بسیار فاجعه باری در جامعه ی ما وجود دارد و معضلات اجتماعی بزرگی به همراه دارد. مسأله ی فروش دختران توسط خانواده ها و مسأله ی فروش اعضای بدن برای زنده ماندن و فاجعه یی که به ویژه در مناطق جنوبی با آن مواجه شدم، یعنی پدیده ی وحشتناکی به نام جرم خری، این ها خیلی مسأله ی وحشتناکی است، به این ترتیب که یک عده یی که عموماً کارگران اخراجی هستند، جرم را به عهده می گیرند که این کالا مال من است و بعد به نسبت جرم یا زندانی که ممکن به آن ها تعلق بگیرد، پول می گیرند و می دهند به خانواده هاشان تا خرج کنند و خودشان می روند زندان، و این به خاطر این است که لشکر بی کاران و گرسنگان بسیار بسیار عظیم و نحوه ی زندگی شان بسیار بسیار فاجعه بار است. بنده هم می گویم صلاحیت ندارم که به عنوان نماینده ی کارگران از آن دیدگاه به قضایا نگاه کنم. این ها که می گویم از دور دستی بر آتش داشتن است. این نحوه ی معیشت، نحوه ی زندگی است که تمایلات انسان را شکل می دهد. من این مقدمه را گفتم که خدمت تان عرض کنم تجربیات من نشان می دهد که یک معضل بزرگ این است که در کشور ما آن کسی که درک عینی از فاجعه دارد در رأس جنبش کارگری قرار ندارد. این تجربه عینی است که من خدمت تان عرض می کنم. تازگی هم ندارد عموماً مثلاً روشنفکران این را به عهده گرفته اند و گاه برای انجام دادن رسالت خودشان هزینه های بسیار بسیار گزافی هم پرداخته اند. با این حال به رغم پرداخت هزینه های زیاد تجربه ی من حکم می کند که بگویم بزرگ ترین معضل این است که آن کسی که در محیط کار حضور دارد و درک عینی از کارگر دارد، آن

کسی که به خاطر این که زنده بماند دنبال استثماری می‌گردد، او در رأس همین حرکت‌های کوچکی کارگری که من با آن‌ها مواجه بوده‌ام نیست و خوب این خود یک مشکل عظیم ایجاد می‌کند. در کنار این، با یک سلسله مسایل خاص در کشور مواجه ایم. که باز هم موردش را اخیراً در وزارت کار دنبال‌اش بودیم که گفتم حل نمی‌شود و آن هم عبارت است از این که ما یک مقداری کارگر داریم که مواد اولیه را از کارفرما می‌گیرند، می‌روند در خانه تبدیل به کالا می‌کنند و بعد مزد می‌گیرند. این‌ها اصلاً تحت شمول قانون کار در ایران قرار نمی‌گیرند، به همین دلیل از آن امتیازاتی که مثلاً قانون کار به کارگران می‌دهد، به شدت بی‌بهره هستند. اشاره شد به مزدهای 30 هزار تومان و 40 هزار تومان در سخت‌ترین مشاغل کارگری با این فاجعه‌یی که پس از خروج کارگاه‌های زیر پنج نفر و پس از 10 نفر از شمول قانون کار ایجاد شد، باز هم بنده با این قضیه برخورد ملموس داشته‌ام که این قانون چه فاجعه‌یی را به وجود آورد. فرض بفرمایید که کارفرما می‌گوید من 70 هزار تومان بیش‌تر نمی‌دهم حاضری کار کنی یا نه. اگر حاضر نیستی کار کنی راه ات را بگیر و برو و به هر حال یا باید زنده ماند یا این که رفت و کلیه را فروخت یا کارهای دیگر کرد یا به ناچار با 70 هزار تومان ساخت. بلکه من هم با شما موافق‌ام که فقدان تشکل کارگری درد بسیار عظیمی است و ایجاد تشکل‌های کارگری عامل بسیار بسیار تعیین‌کننده‌یی است.

**بدیهی است تا به حال رهبری تشکل کارگری دست خود کارگر نبوده.** من حتا با این که یک روشنفکر پاک هم در رأس قرار بگیرد مسأله دارم. چون این امکان انحراف درش هست. در واقع این مسأله فقدان تشکل‌های مستقل کارگری درد عظیمی است. یک نمونه‌ی ملموس در این رابطه مسأله‌ی محیط بانان سازمان محیط

زیست بود که این ها در طی چند سال گذشته نزدیک به 100 نفرشان به قتل رسیدند. فرض بفرمایید که بچه ی پول داری یک تفنگ دارد می رود توی کوه و دشت، چون می داند که محیط بان دنبال اش می رود که اگر شکار کرد بازداشت اش کند به راحتی می زند و او را می کشد. و هیچ حمایتی از این محیط بانان نمی شود. این ها واقعیت های ملموسی است که فجایع اجتماعی را به بار می آورد، که ما شاهدش هستیم. تشکل های مستقل کارگری در کشورهای توسعه یافته ی صنعتی نقش پر اهمیتی دارند مثل مورد اتحادیه ی بین المللی کارگران آزاد اروپا (ICFTU) در فرانسه. من در پرونده های ام به کرات شاهد بودم که آن ها به چه ترتیب مسایل ایران را پی گیری می کنند، به نکته یی اشاره شد که کارگران باید تخصص های مختلف کارشناسی را به خدمت بگیرند، باز هم از آن جا عرض می کنم، آن ها موقعی که می فهمند در ایران یک پرونده وجود دارد دنبال این می گردند که آیا برای این که این پرونده در مسیر درستی بیفتد نیاز به پول هست یا نه؟ این را تعقیب می کنند و این نشان می دهد که از قضیه چه درک درستی دارند. پولی که آن ها دارند از حق عضویت اعضا درست می شود یعنی طیف زیادی عضو دارند و همه کارگرند و یک حق عضویتی می دهند و یک توان مالی بسیار زیادی از این حق عضویت های بسیار ناچیز ایجاد می شود که نه تنها می توانند در مقابل وکیلی که کارفرما می گیرد وکیل بگیرند، بلکه در کشورهای مثل ایران هم توجه شان به این قضیه هست و مشکل را جهانی نگاه می کنند که چه گونه این را به خدمت بگیرند. به خدمت گرفتن تخصص توسط کارگران به این معنی نیست که متخصص بلندگوی کارگر باشد، تخصص بنده این است که حرف های پراکنده یی را که شما می زنید، می توانم به صورت جمله های سنجیده با انشای مثلاً مناسب جامع و مانعی در بیاورم و تحویل تان بدهم و

بگویم شما این را می گوید. می خواهم این نتیجه را بگیرم که با شکل گیری هرگونه تشکلی برخورد پلیسی می شود. این هم به هر حال تجربه یی است که من دارم. در مورد سقز خدمت تان عرض کنم یکی از اتهام های این پرونده ایجاد شورای هماهنگی و برگزاری مراسم روز جهانی کارگر بود. می گفتند شورای هماهنگی یعنی موضوع ماده ی فلان قانون مجازات اسلامی، این ها یک سازمان درست کرده اند برای این که امنیت ملی را دچار مخاطره کنند. ولی به هر حال این جا آن چه مورد نظر قرار گرفت اتهام ایجاد یک تشکل برای بر هم زدن امنیت ملی تحت عنوان شورای هماهنگی برگزاری مراسم روز جهانی کارگر بود. این مسأله یی نیست که از دید کسانی که از این مسأله خوف دارند پوشیده بماند و به هر حال توجه کامل هم به این قضیه دارند. بدون تردید مادام که کسانی که در محیط کار هستند و درک عینی از کارگر دارند با این معضل مواجه هستند که بیایید ما را استثمار کنید تا زنده بمانیم. مادام که این ها در همان محیط های کوچک رهبری می شوند، امکان انحراف وجود دارد. این یک واقعیتی است و اشخاصی مثل بنده که با دانشجو، فعال کارگری، فعال سیاسی و کارگر در ارتباط اند نحوه ی معیشتی ام به من اجازه نمی دهد که بخواهم در یک تشکل کارگری خودم را جای بدهم. نقش من همان نقش متخصص باید باشد که کارگران بتوانند اگر تشکل ایجاد می کنند من را به خدمت بگیرند و از تخصص من استفاده کنند، به همان ترتیبی که کارفرما و سرمایه دار ممکن است از تخصص من استفاده بکنند. بیش تر از این معیشت عادی من اجازه نمی دهد که نقش بیش تری برای خودم قایل باشم.

• دور دوم بحث را با این سوال از آقای خباز شروع می کنم. چه چشم انداز و راهکاری برای فعالان تشکل های کارگری به منظور اثرگذاری بر سیاست های دولت یا تغییر و تعدیل قوانین به نفع طبقه ی کارگر مد نظر شماست؟ حالا به طور خاص هم می



توانید به قراردادهای موقت یا تغییر قانون کار اشاره کنید.

**خباز:** من خیلی کوتاه لازم می‌دانم رجعتی به گذشته داشته باشم، از سال‌ها پیش فعالان کارگری در قالب برگزاری مراسم اول ماه مه و البته در خفا، تجمع‌های خانگی و کوه‌پیمایی برگزار می‌کردند. این حرکت‌ها ادامه داشته تا مقطع 83 که این مباحث بروز بیرونی و عریان‌تری نسبت به قبل پیدا کرد و متعاقب آن ما شاهد تشکیل «انجمن فرهنگی حمایتی کارگران»، «کمیته‌ی پی‌گیری ایجاد تشکل‌های آزاد کارگری»، «کمیته‌ی هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری»، «سندیکای کارگران شرکت واحد تهران و حومه» و «اتحاد کمیته‌های کارگری» بودیم. اما متأسفانه به دلیل وجود موانع مختلف نتوانستیم شاهد تأثیر عمیق این تشکل‌ها در بطن توده‌ی کارگران باشیم که البته باید سندیکای شرکت واحد را از این عدم تأثیرگذاری تا حدودی مستثنا کرد. چرا که تشکیل سندیکای شرکت واحد به عنوان اولین تشکل مستقل کارگری بعد از دهه‌ی شصت و اعتصاب 4 دی و 8 بهمن این کارگران به نظر من اعتماد به نفس عمیقی را در زندگی توده‌ی کارگران و فعالان کارگری جاری کرد. اما به هر حال با وجود ضربه‌های پی‌درپی که بر پیکر سندیکا وارد آمد ما نتوانستیم شاهد رشد و تداوم روند مثبت‌اش، آن چیزی که این دوستان دنبال می‌کردند، باشیم. من در ارتباط با این تشکل‌ها در عین حال باید به موانعی اشاره کنم که به نظر من موانع بسیار مهمی هستند. نبود تشکل‌های مستقل کارگری معضل بزرگی است. تردیدی نیست در برابر کارفرمای متشکل، کارگر متشکل باید وجود داشته باشد، امروز با کوچک‌ترین نشانه‌های شکل‌گیری تشکل کارگری برخورد پلیسی و قضایی صورت می‌گیرد. این یکی از پارامترهای مهمی است که مانعی در برابر پیش‌برد این تشکل‌ها، پی‌گیری و محقق شدن خواست‌هایشان می‌

شود. بنابراین با وجود اختناق و سرکوب و استبداد سیاسی سرمایه که کوچک ترین حرکت اعتراضی و مستقل را برنی تابد و با تمام نیرو و قوای اش سعی دارد هر حرکت اعتراضی را در نطفه خفه کند، ما با سرمایه داری تا بُن دندان مسلح و متشکل و با کارفرمایانی سر و کار داریم که در کنار دولت در یک جبهه ی سراسری حضور دارند، ده ها و صدها وکیل و کارشناس اقتصادی دارند و بسیار سنجیده عمل می کنند و کوچک ترین حرکت کارگری از چشم شان دور نمی ماند. من کارفرمایی را دیدم که وقتی کارگران در محیط کارشان، به مناسبت اول ماه مه شیرینی پخش می کردند حاضر نبود از این مسأله بگذرد.

مانع دوم مانع ذهنی خود کارگران است، ما در این سو با طبقه ی کارگر متشتت و پراکنده، با جنبش خود به خودی که گویا بعضی ها به غلط به آن دل بسته اند رو به رو هستیم. فعالان کارگری با مشکلات و موانع ذهنی متعددی از جمله مناقشات فکری و نظری، تنگ نظری، اغطار طلبی و فرقه گرایی رو به رو هستند که متأسفانه هم چنان در این جنبش جان سختی می کند، اما با وجود حقایق تلخی که به آن اشاره شد، ما اخیراً شاهد حرکت مثبتی در جنبش کارگری هستیم که بسیار ارزشمند است. شکل های مختلف فعالان کارگری روند مثبتی را آغاز کرده اند، این ها ضرورتاً به مسأله ی اتحاد عمل کارگری پرداخته اند و به آن بها داده اند. من امیدوارم این اتحاد عملی که الان صحبت اش هست شکل بگیرد و ما در جنبش کارگری چنان که گفته می شود، شاهد تولید شورای هم کاری فعالان کارگری باشیم. اما آن چیزی که امروز به عنوان راهکار به نظر می رسد، در وهله ی اول، کار روی خود توده ی کارگر و بدنه ی کارگری و فرهنگ سازی در امر تشکل پذیری و سازمان یابی کارگران و ارتباط تنگاتنگ توده ی کارگر و فعالان کارگری است. اگر چنین روندی در پیش گرفته شود، به نظر

من نه در کوتاه مدت، بلکه در دراز مدت شاهد شکل‌گیری تشکل‌های سراسری کارگران خواهیم بود و این مسأله البته به توازن قوا در جنبش کارگری بستگی تام دارد. در این جا می‌خواهم به چه‌گونگی تأثیرگذاری کارگران بر قوانین و سیاست‌هایی که علیه طبقه‌ی کارگر اعمال می‌شود اشاره کنم. عرض من این است که بند اول این ماجرا در حال کامل شدن است و آن شکل‌گیری اتحاد عمل کارگری است که این دوستان و این تشکل‌ها عمدتاً به‌طور جدی به آن پرداخته‌اند و دارند این کار را انجام می‌دهند. این انجمن‌های و کمیته‌های موجود با حضور فعالان شان در جامعه می‌توانند تأثیر عمیقی در اعتراض به این یا آن قانون ضد کارگری داشته باشند، این تأثیرگذاری می‌تواند با حضور فعال در تجمع‌ها، در مقابل کارخانه‌ها و در مناسبت‌هایی مثل اول ماه مه ممکن شود، یعنی ما در کنار کار آگاهی بخش با طبقه‌ی کارگر برای این که بتوانیم در آینده برای حرف‌ها و حرکت‌های مان پشتوانه‌ی توده‌ی‌ی داشته باشیم، باید در کنار کارگران در تجمع‌های شان حضور داشته باشیم. رکن دیگر این مسأله ارتباط با طبقه‌ی کارگر جهانی است. ما باید انتظار داشته باشیم که کارگران بنگلادش، پاکستان، ترکیه و دست کم آن‌هایی که در همین شرایط زیست ما هستند یا هم جوار کشور ما هستند، از ما حمایت کنند. متقابلاً آن‌ها هم باید انتظار داشته باشند که ما هم از آن‌ها حمایت بکنیم، این جزو حقوق بدیهی و شناخته شده‌ی کارگران در جهان است و حق ماست. هم چنان که استناد به مقاوله نامه‌های مجمع جهانی که اتفاقاً دست آورد مبارزه‌های کارگری است، حق ماست. دولت مقاوله نامه‌های 87 و 98 را امضا کرده است. این‌ها چند سال پیش پای امضای این مقاوله نامه‌ها رفتند. بنابراین ما حق داریم در ارتباط با منافع طبقاتی مان اعتراض کنیم. این شورش نیست، بلکه مبارزه‌ی سنجیده، و

آگاهانه است. مبارزه ی طبقاتی که ما داریم پی می گیریم از منافع امروز و مطالبات امروز طبقه ی کارگر گرفته تا مباحث و مطالبات استراتژیک را بیان می کند و این حق کارگر است که تجمع داشته باشد. از نظر مقابله نامه ها کارگران حق دارند بدون اجازه ی کسی یا نهادی تجمع و گردهم آیی داشته باشند، در ارتباط با سیاست گذاری های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی واکنش نشان بدهند، مبارزه با جنگ داشته باشند و به قوانینی که به منافع زندگی انسان ها و مزدبگیران دیگر در هر جای دیگر مربوط می شود، واکنش نشان بدهند. این را این جا عرض می کنم به واسطه ی این که دیده شده بعضی از دوستان بحث مطالبات صرفاً صنفی را مطرح می کنند که مربوط به دوران پیشا سرمایه داری است. در واقع ما باید نیم نگاهی به تجربه ی طبقه ی کارگر جهانی داشته باشیم. آن جایی که صحبت از مبارزه با جنگ می شود، تشکل کارگری می تواند به کلیه ی سیاست گذاری ها که به زندگی ما کارگران مربوط می شود، واکنش نشان دهد، حق دارد در محل کار خود تجمع داشته باشد، حق دارد نشریه داشته باشد و از آزادی های دمکراتیک برخوردار باشد، بنابراین بحث دیوار چین کشیدن بین مطالبات صنفی و سیاسی به نظر من معقول و رادیکال نیست.

**همایونی:** در مورد لزوم ارتباط کارگران چه با کارگران داخل کشور، چه با کارگرهای کشورهای دیگر می دانیم که مسأله ی تغییر ساختار فقط مربوط به کشور ما نیست. عوارض اش دامن خیلی از کارگرهای دیگر را هم گرفته مانند بالا بردن سن بازنشستگی در کشورهای دیگر، نبود امنیت شغلی و...

بیمه های بهداشتی نشان می دهد که چه قدر درد کارگران در همه جا مشترک است. به رغم این در اروپا به خاطر مبارزه هایی که قبلاً شده امتیازهایی گرفته اند، یعنی اگر همه ی این

مسایل هست حداقل کارگر سر هفته حقوق اش را می گیرد یا به قول آقای شریف کلیه نمی فروشد و جرم نمی خورد. زمینه های عینی لزوم این ارتباط وجود دارد. مثلاً من این جا کسانی را می شناسم که نمی بینند حتی یک روز هم ممکن است بازنشسته شود اما در آن جا تکنوکرات ها یا مثلاً متخصصان علاوه بر یک حد معمول از پرداخت ها حق بیمه پرداخت می کنند تا بازنشستگی خوبی داشته باشند در غیر این صورت شاید به بازنشستگی فکر نکنند یا اگر فکر بکنند، میزان اش بسیار پایین است. این ها هم همان زمینه های ارتباط و دردهای مشترک کارگراست که در تمام دنیا یکی است و یک سری تفاوت هایی است که متأسفانه این جا همان حداقل ها را هم نداریم.

من می خواستم در تکمیل صحبت های شما اشاره کنم به نیاز طبقه ی کارگر ایران به تشکل هایی که از این حداقل حقوق شان در مقابل ضربه هایی که نصیب شان می شود، به یک نحوی دفاع کند و در کنار چیزهایی که مطرح شد که فعالان کارگری باید تنگ نظری ها را بگذارند کنار، می خواستم اضافه کنم اگر این ها بتوانند نیازهای واقعی را بشناسند و آن ها را مطرح کنند می توانند سراسری بشوند. اگر کارگر احساس کند الان این جا مسأله ی خودش دارد از این جریان کارگری شنیده می شود آن وقت احساس می کند که این حمایت واقعی است. من فکر می کنم که نه یک شکل خاصی و نه اسم خاصی بلکه هر تشکلی که وابسته نباشد، فرمایشی نباشد، مستقل باشد و واقعاً دل اش بسوزد و مسایل واقعی کارگر را مسأله ی خودش بداند، می تواند مفید باشد. در این دوران خصوصی سازی دیدیم که چه طور کارگران تمهیداتی نچیدند، چرا که یک دفعه با آن رو به رو شدند و ضربات سختی هم خوردند.

**وطن خواه:** فکر می کنم کارگران خانگی که عمدتاً زنان و کودکان هستند جمعیت خیلی زیادی را تشکیل می دهند.

**همایونی:** بله این را هم بگویم که آن ها دیگر مطلقاً بیمه نیستند که بخواهند به بازنشستگی و بیمه ی بی کاری فکر بکنند در این کارگاه های کوچک که هزینه ی بیمه ی پرداخت نمی شود، هزینه ی ایاب و ذهاب و... پرداخت نمی شود خوب این صرفه جویی خیلی بزرگی است برای کارفرما، و در پایین نگه داشتن نرخ دست مزد هم خیلی تأثیر دارد.

• تا چه حد وضعیت کنونی اقتصاد ایران را متأثر از رشد سیاست های جهانی سازی نو لیبرال می دانید و در آینده از این منظر چه تأثیراتی بر روی نیروی کار و سطح معیشت و سطح مبارزه های طبقاتی قایل اید؟

**اسکویی:** بحث من این است که اگر می خواهیم نظام سرمایه داری تکامل پیدا کند و از این عقب ماندگی خلاص شویم، چاره یی نیست جز این که از امروز با آرمان های سوسیالیستی حرکت کنیم. تنها آرمان های سوسیالیستی است که می تواند جامعه ی توسعه نیافته را توسعه دهد. بحث **لنین** در انقلاب اکتبر این بود که می گفت چون بورژوازی روسیه نقش تاریخی خودش را انجام نداده نتوانسته کشور را صنعتی کند. پس طبقه ی کارگر باید انقلاب و نقش بورژوازی را در صنعتی کردن بازی کند. من اعتقاد دارم بورژوازی اروپایی نقش کلاسیک خودش را تحت فشار جنبش کارگری و سوسیالیستی به انجام رسانده، نه به دل خواه خودش. بدون جنبش کارگری ناسیونالیسم بورژوازی اروپای غربی هم قادر به این کار نبود یعنی مایل نبود. چون نظام سرمایه داری ذاتاً یک نظام ضد انسانی است. شما بی خانمان های فرانسه، آمریکا، انگلستان و آلمان را نگاه کنید با آن ثروت عظیمی که این کشورها دارند. بنابراین قانون کار، قانون بیمه های اجتماعی، قانون 8 ساعت کار، هر قانونی که در کشور ما هم به تصویب رسیده تحت فشار جنبش کارگری به دست آمده. اگر امروز متوجه شده ایم که طبقه ی کارگر ما دایم باید عقب

نشینی کند و تحت فشار سرمایه ی عقب مانده ی ایران است، دلیل اش این است که نیروهای جنبش کارگری و نیروهای سوسیالیست ایران سرکوب شده اند. در نبود نمایندگان جنبش کارگری و سوسیالیستی مسلماً طبقه ی کارگر تحت فشار قرار می گیرد، بنابراین سرکوب نمایندگان جنبش کارگری و جنبش سوسیالیستی در هر کشور باعث توسعه نیافتگی آن کشور نیز می شود. به ما نشانه و آدرس عوضی می دهند و می گویند شما شوروی و اروپای شرقی را نگاه کنید. من دارم از موضع خودم اعلام می کنم. من شوروی و اروپای شرقی را هیچ وقت به عنوان یک کشور سوسیالیستی نمی شناخته ام، به عنوان کشورهایی که سوسیالیسم را تجربه کنند و آرمان های اش را داشتند قبول دارم، ولی به عنوان سوسیالیست اصلاً، این دو مقوله ی کاملاً جداست حتی پیشرفت کشورهای اسکاندیناوی مثل سوئد، نروژ، فنلاند، و هم چنین بلژیک، دانمارک و هلند از دست آوردهای جنبش های کارگری و جنبش سوسیالیستی است. هر وقت که شما جنبش کارگری و سوسیالیستی را سرکوب کنید، بدون شک کشور توسعه نخواهد یافت. نکته یی که می خواهم بگویم این است که ما ارزش نیروی کار را با نگرش مدرن درک کنیم. این مفهوم اش چیست؟ مفهوم اش این است که ما باید یک شکل کارگری مستقل داشته باشیم. همان طوری که این جا گفته شد، این شکل کارگری مستقل کارش چیست؟ کارش این است که دردها را بگویند. دردهای تمام کارگران جهان مشترک است، یک جا کم تر یک جا بیش تر. بنابراین، بحث بر سر راهکارهاست البته راهکارها هم شفای دردها نیست. باید روی فرهنگ جامعه کار بشود. درست همان طور که ما اقتصاددان هایی داریم که تجربه ی خودشان را در خدمت سرمایه قرار داده اند، در جامعه ی خودمان حقوق دان هایی داریم که خودشان را در خدمت سرمایه قرار داده اند، همان طور هم اقتصاددان ها و حقوق

دان ها و مهندسانی داریم که می خواهند خودشان را در خدمت طبقه ی کارگر قرار بدهند.

همان طور که راهکار دادن برای این که سرمایه از بحران بیرون بیاید تخصصی است، راهکار دادن برای این که طبقه ی کارگر از بحران هایی که نظام سرمایه داری برای اش ایجاد می کند بیرون بیاید تخصصی است. ما مدل های گوناگونی داریم. باید همان طور که سرمایه افرادی را استخدام می کند که راه حل بدهند، نیروی کار هم آن قدر قدرت مالی داشته باشد که افرادی را استخدام کند. بنابراین نگرش مدرن به مسأله ی نیروی کار نهادسازی است. نهادسازی هم بدون وجود نهاد امکان پذیر نیست. آن سه جانبه گرایی که مطرح کردید جواب گو نیست. چون هیچ کدام از آن ها استقلال ندارند. وقتی می تواند جواب بدهد که ما یک تشکل کارگری مستقل داشته باشیم و بعد ما یک اتحادیه ی کارفرمایی مستقل داشته باشیم که مستقل از دولت عمل کند. ضابطه ی تشکل کارگری مستقل، حضور نمایندگان آن در مراکز تصمیم گیری های اقتصادی، سیاسی کشور است. مثلاً در مجلس کسانی به نمایندگی از این طبقه باید حضور داشته باشند. من اصلاً حرف جدیدی نزدم بلکه تجربه یی که در دیگر کشورها سال هاست انجام شده را تکرار کردم. نکته ی دیگری که می خواهم تأکید کنم این است که من اقتصاددان اگر با آگاهی که دارم مشاوره یی به جنبش کارگری دادم، این به عنوان صدقه نباید تلقی شود. کار من این است که مشاوره ی اقتصادی بدهم، در مقابل آن پولی هم دریافت می کنم. اگر یک حقوق دان برای جنبش کارگری کار می کند، جنبش کارگری حقوق اش را پرداخت می کند. این نباید صدقه تلقی شود چون اعتقاد دارم که صدقه بزرگ ترین توهین به شرافت انسان است. خیلی ها فکر می کنند که اگر به سرمایه مشاوره دادند باید حقوق دریافت کنند ولی به طبقه ی کارگر صدقه می



دهند، این باز توهین به شرافت طبقه ی کارگر است.

• آقای دکتر شریف، برای ما فعالان کارگری این پرسش مهمی است که چه راهکارهایی به نظرتان می رسد که به فعالان کارگری کمک کند تا از نظر قانونی و حقوقی بتوانند بهتر به مسأله ی تشکل یابی بپردازند؟

**شریف:** به درستی اشاره شد که هر حرکتی که به طرف تشکل گرایش دارد با آن برخورد پلیسی می شود. آیا این خودش بهترین دلیل نیست که ما باید به طرف آن تشکل ها برویم؟ در واقع برای پاسخ دادن به این پرسش من نظام حقوقی را برای تان شرح می دهم. اعلامیه ی جهانی حقوق بشر مشتمل بر دو سری از مواد است. یک سلسله مشتمل است بر حقوق مدنی و سیاسی مثل حق آزادی بیان، منع شکنجه و این قبیل قضایا، و یک سلسله مواد هست که مرتبط است با آن تکالیفی که دولت برعهده دارد و اصطلاحاً این تکالیف را می گویند اثباتی و قبلی ها را می گویند سلبی. در رابطه با مسایل اثباتی، اعلامیه ی جهانی حقوق بشر ضمن ماده ی 25 یک حکم مشخص دارد. هر کس حق دارد سطح زندگی و سلامت خود و خانواده اش را از حیث خوراک، مسکن و مراقبت های طبی و خدمات لازم اجتماعی تأمین کند. به همین دلیل در بخشی که مرتبط است با شورای عالی کار دقیقاً به این مسأله پرداخته و شورای عالی کار را موظف کرده که وقتی می خواهد حداقل دست مزد را تعیین بکند به این بپردازد که یک خانواده ی معمولی کارگری چه مقدار پول نیاز دارد تا نیازهای اساسی را که اعلامیه ی جهانی حقوق بشر به آن ها اشاره می کند، تأمین کند. هم چنین سند دیگری هم در این رابطه قابل اشاره است آن هم میثاق حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است که یکی از دو میثاق ملحق شده به اعلامیه ی جهانی حقوق بشر است. این میثاق یک معاهده است و کشور ما هم به این معاهده پیوسته، بنابراین بخشی

از نظام حقوقی ملی ما محسوب می شود که در حکم قانون است. تمامی مردم ایران از جمله طبقه ی کارگر می توانند به عنوان قانون به این ماده استناد بکنند. در عین حال هم در اعلامیه و هم در میثاق به مسأله تشکل های کارگری پرداخته شده به عبارت دیگر هر وقت به قانون کار ما در خصوص تشکل های کارگری استناد می شود. بلافاصله می روند سراغ تبصره ی 4 ماده 131 که تشکل های کارگری را محصور کرده و می گوید کارگرهای یک واحد فقط می توانند یکی از سه مورد شورای اسلامی کار، انجمن صنفی، یا نمایندگان کارگران را داشته باشند و در واقع می گویند به استناد این ماده کارگران حق تشکیل سندیکا یا تشکل های مستقل غیر از این را ندارند. دقت بفرمایید که اعلامیه ی جهانی حقوق بشر و میثاق حقوق اقتصادی این را نفی می کند و آن هم یک قانون است که در زمره ی تعهدات بین المللی ما محسوب می شود و کشورها باید تعهدات بین المللی را به نظام حقوق ملی خودشان ترجیح دهند.

صاحب نظران نظام حقوق بین الملل معتقدند که مقاوله نامه های سازمان بین المللی کار قاعده ی آمره است (این مقاوله نامه را در زمره ی مقاوله نامه های بنیادین دسته بندی می کنند). قاعده ی آمره یعنی هیچ کشوری حق ندارد ضمن نظام حقوقی ملی اش خلاف آن عمل بکند و کشورها موظف هستند این را عمل بکنند، ضمن این که تعهدات مشخصی از حیث پیوستن به این مقاوله نامه ها وجود دارد. ما صرف این که عضو سازمان بین المللی کار هستیم همین کفایت می کند که کارگران این حق را داشته باشند که تشکل های مستقل ایجاد بکنند. بنابراین، این ها همه این حق را ایجاد می کند که وزارت کار و... نتوانند به تبصره ی 4 ماده ی 131 استناد بکنند. منتها آن توضیحی که من می خواهم این جا خدمت تان عرض بکنم و خیلی مهم است، این است که قانون

را و به همان ترتیب اسناد حقوق بشر و مقاوله نامه ها و همه را روی کاغذ می نویسند. استحضار دارید که در کشور ما قانون از حرمت چندانی برخوردار نیست. آن چیزی که مهم است مبنای اجتماعی این قضیه است، مبنای اجتماعی هر وقت فراهم بشود خودش را به هر صورت تحمیل می کند. همین موادی که برای تان خواندم ماده ی فلان و قانون فلان، این ها مشکل اند، این ها صورت اند آن چیزی که تعیین کننده است و خودش را تحمیل می کند و هر مانعی را از بین می برد آن مبنای اجتماعی قضیه است. آن مبنای اجتماعی، شکل گیری آن خواستی است که کارگران دارند و بدبختی و فجایع اش را با گوشت و خون شان لمس می کنند. تحولی باید اتفاق بیفتد آن تحول عبارت از این است که آن خواسته ی «ما را استثمار کنید تا زنده بمانیم»، تبدیل بشود به این که ما را وحشیانه استثمار نکنید و آن فقط در پرتو این قرار می گیرد که تشکل های کارگری بتوانند در یک نظم قابل قبول خودشان، تشکل های کارگری را بر تشکل های کارفرمایی تحمیل بکنند. در این حالت این خواسته های حداقلی فراهم می شود. به این پرسش باید بیندیشیم که چرا در کشورهایی مثل کشور ما موقعی که پلیس مثلاً به تجمع کارگری یا تجمعات و تظاهرات حمله می کند، روشنفکر توی خیابان کتک می خورد. من برمی گردم به همان نتیجه گیری قسمت اول عرایض ام، آن هم این است که در نوک جریان کارگری، کارگر نیست. من نمی توانم از طرف کارگر صحبت کنم. زندگی و معیشت مادی ام این اجازه را به من نمی دهد بنابراین در جای گاه خودم قرار نگرفته ام. هر وقت در جای گاه خود قرار نگرفته باشم بدیهی است با آن یکی که او هم در جای گاه خودم قرار نگرفته بحث های اسکولاستیکی بیهوده و پراکنده به وجود می آید.

• خیلی متشکر. واقعاً بحث های مفیدی بود که خیلی به درد فعالان کارگری می خورد. دیگر ظاهراً وقت ما

تمام شده منتها نمی توانیم دور دوم بحث را ببندیم بدون این که آقای وطن خواه صحبتی بکند.

**وطن خواه:** جداً حسن می کنم که به خاطر دور اول بحث به جناب دکتر شریف تشکر بدهکار هستم، به این دلیل که ترس و لرز من را که با نگاه امنیتی و حاکمیتی می بینم، ایشان به عنوان یک حقوق دان از زاویه دید خود مطرح کردند و بعد باز برای دور دوم از ایشان تشکر می کنم چون سوال مبنایی من را در مورد مقوله نامه ها و غیره به طور مبسوط و کامل جواب دادند. این آگاهی من اسلحه یی است که بتوانم آن را انتقال بدهم و به بقیه برسانم. اما در رابطه با سوال دوم شما همان طور که می دانید، در 1325 قانون کار تصویب شد، من یک تکه یی را می خواهم از کتابی که خدمت تان عرض کردم انتخاب کنم: شورای مرکزی اعلامیه یی می دهد به نام کنگره ی خیانت به کارگران و زحمت کشان که من چند سطرش را می خوانم. کنگره یی که وزارت کار برای کارگران تشکیل می دهد نامی به جز کنگره ی خیانت به کارگران و زحمت کشان ندارد. آیا در کشوری که هرگونه آزادی عمل از سازمان های واقعی طبقه ی کارگر سلب شده و تمام افراد وابسته به این سازمان ها مورد حبس، تبعید و ستم کاری های فراوان قرارگرفته اند، اتحادیه هایی که به دل خواه وزارت کار به ثبت رسیده به این کنگره ننگین نمایند خواهند فرستاد؟ بهانه ی تشکیل این کنگره انتخاب نمایندگی کارگران برای شورای عالی کار است. بله همه می دانیم که وزارت کار از این گونه صحنه سازی های مبتذل هیچ هدفی به جز تضییع هر چه بیش تر حقوق کارگران و زحمت کشان ندارد و به قول معروف خود وزارت کار ناقض اصلی قانون کار است و تجاوز به حقوق کارگران. این تکه که آمد در 1329/11/8 جزو اعلامیه بوده، اعلامیه ی جریان کارگری. الان بعد از این همه سال از روزنامه ی **کار و کارگر**، شنبه 1385/10/16، نقل قول مشابهی دارم. همین حرف ها را من خودم هم دارم

اما من دارای حاشیه ی امنیتی نیستم اگر همین حرف را من می زدم تشویش اذهان عمومی، اقدام علیه امنیت ملی کرده بودم و هزار و یک مسأله ی دیگر. این تکه را هم گوش کنید، رییس سابق کانون عالی شوراها می گوید امکان برگزاری انتخابات قانونی و سالم تا پایان ماه جاری وجود ندارد و فکر می کنم که وزارت کار قصد دارد تشکیلاتی فرمایشی را روی کار آورده و نمایندگان خود را در کانون عالی شوراها برگزینند. انتخابات مورد نظر وزارت کار غیر قانونی است و با هوشیاری کانون های استانی نقشه های وزارت کار نقش بر آب خواهد شد. هیچ فرقی با 1329 نکرده، به خاطر همین است که می گویم وقتی خواسته های من با خواسته های بالاتر از نیم قرن گذشته فرقی ندارد نشانه ی پس رفتگی من است. نشانه ی واقعیت تلخ موجود در این جامعه است.

اما در باب چشم انداز من معتقدم که با اجرا نشدن مقاوله نامه ها چه طور میتوانیم چشم انداز تأثیرگذاری در مسایل اقتصادی و حاکمیت را ببینیم. همه ی ما کارگرا خواهان توسعه هستیم و توسعه هم همین طوری ایجاد نمی شود. ما ثروت سازیم، ثروت ها را تولید می کنیم، هرگز خواهان این نیستیم که فقر را تقسیم کنیم. این را روی دوش ما می اندازند. ما خواهان آن ایم که ثروتی را که ایجاد می کنیم تقسیم کنیم. در باره ی شکل ها نظر من این است که آن دیدگاهی که مشخصاً به هیچ شکلی از شکل تأکید مشخصی نمی کند، من این را گریز یا تقبل یک ماهیت ژلاتینی برای شکل نمی بینم، من این را مبنی بر این می دانم که اشکال مختلف شکل های کارگری کاربردهای مختلف دارند و مکان های خاصی برای به کارگیری، پس این من ام که باید تشخیص بدهم در این مکان کدام یک از شکل های شکل های کارگری، سندیکا، شورا، اتحادیه، کمیته و... را می توانم استفاده کنم.

همه ی این مسایل در گروی آگاهی و اتحاد طبقه ی کارگر است تا بتواند به قول ایشان آن بستر ذهنی را به بستر عینی برساند. فشار طبقه ی کارگر را وادار می کند که پس بنشینند و آن ها بخشی از نان ما را به ما می دهند. قطعه یی دارم به نام زیاده خواه:

بیچاره!/ سرمایه به سود/ دولت به حاکمیت/  
حزب مشارکت به انجمن صنفی/ خانه ی  
کارگر به شورا/ ILO سازمان بین المللی کار به  
سندیکا/ قانع و راضی و شاکرند./ کارگر  
اماء/ کار،/ بیمه و تأمین اجتماعی،/ دست  
مزد مناسب و برابر/ منع کار کودکان،/ از همه  
بدتر/ آزادی اعتصاب و انتخاب، همه را می  
خواهد.

• در پایان آن چه می توان مطرح کرد این است که همه ی دوستان تأکید کردند که طبقه ی کارگر برای این که بتواند از منافع خودش دفاع کند، باید حقوق دان، اقتصاددان و جامعه شناسانی برای خود داشته باشد، همان طور که کارفرمایان، حقوق دان و اقتصاددان خودشان را دارند. این مسأله کم ترین حُسن اش این است که گفتمان کارگری در جامعه را پر رنگ تر می کند و غیر مستقیم بر وضعیت کارگرها تأثیر می گذارد. دیگر این که از آسیب پذیری بیش تر کارگرها جلوگیری می کند، ولی فکر می کنم نکته یی که این جا باید تأکید بشود این است که به هر حال جنبش کارگری مثل هر پدیده یی احتیاج به آسیب شناسی و کالبد شکافی دارد، امیدوارم این بحث کمکی در این جهت باشد، چون هیچ کدام از ما نمایندگی جنبش کارگری را نداریم و کسانی هم که این جا حاضر شده اند یک چنین رسالتی در خودشان نمی بینند و هم چنین این جا هم همه ی جنبش کارگری نیست. تنها خواستیم گوشه هایی از مسایل و مشکلات موجود را منعکس کنیم.